

## خرده بورژوازی

### آنتونیو گرامشی

برگردان علیرضا نیاززاده نجفی

حوادث دوم و سوم سپتامبر (م- اشاره به خشونت های سازماندهی شده ی دانشجویان طرفدار حزب ناسیونالیست ایتالیا علیه کارگران و نمایندگان سوسیالیست مجلس در 1919 است) اپیزودی به اوج رسیده از نبرد طبقاتی است. نبرد، میان پرولترها و سرمایه دارن نبود (این نبرد ارگانیکی صورت می گیرد، همچون نبرد برای دستمزد و ساعات کار، همچون تلاش سخت، قاطع و صبور برای خلق سازوبرگ حکومت تولید و حکومت خلق مردم که جایگزین سازوبرگ کنونی دولت بورژوایی می شود)؛ بین پرولترها و خرده و میانه بورژواها بود.

در آخرین تحلیل، نبردی برای دفاع از دولت لیبرال دموکراتیک از تنگناهایی بود که بخشی از بورژوازی آن را در این ها به اسارت درآورده است. بدترین بخش بورژوازی، مفلوک ترین بخش آن، بی فایده ترین، انگل ترین: خرده و میانه بورژوازی، بورژوازی "روشنفکر" (روشنفکر چون به لطف مقطع ساده و راحت راهنمایی صاحب عناوین خرده و میانه ی مطالعات عمومی شده است)، بورژوازی حقوق بگیران دولتی پدر- پسر، مغازه داران، خرده مالکان صنعتی و کشاورزی، تجار در شهر و نزول خواران روستا.

این نبرد در تنها شکلی که می توانست رخ دهد رخ داد: بی نظم، پر سر و صدا، با یورش به خیابان برای رها کردن شان از دست ملخ های متعفن و حریص، اما این نبرد، هرچند غیرمستقیم، به نبردی دیگر متصل بود، به نبرد اصلی تر میان پرولترها و سرمایه داران. خرده و میانه بورژوازی سدی از انسانیت فاسد، هرزه و گندیده است که سرمایه داری با آن از قدرت اقتصادی و سیاسی اش دفاع می کند، انسانیت بنده گی، انسانیت مزدوران و غلامان که امروز تبدیل به "برده ارب" شده است، که سهمی از تولید می خواهد که نه تنها بیشتر از کل دستمزد طبقه ی کارگر بلکه از خود بهره ای که سرمایه داران از آن می برند نیز بیشتر است.

دفع آن از میدان اجتماعی، همانطور که یکبار ملخ ها را با آتش و آهن از زمین نیمه ویران دور می کنند، یعنی سبک کردن سازوبرگ ملی تولید و مبادله از زین و یراقی سربی که نفس اش را تنگ می کند و جلوی کارکردنش را می گیرد؛ یعنی پالایش فضای اجتماعی و مستقیم مواجه شدن با دشمن مشخص: طبقه ی سرمایه داران مالک ابزار تولید و مبادله. این جنگ (م- جهانی اول) بود که به خرده و میانه بورژوازی ارزش داد.

در جنگ و برای جنگ، سازوبرگ سرمایه دارانه ی حکومت اقتصادی و حکومت سیاسی، نظامی شد: کارخانه پادگان شد، شهر پادگان شد، ملت پادگان شد. همه ی فعالیت های مهم عمومی ملی، بوروکراتیزه و نظامی شد. دولت و انجمن های کوچکتر سرمایه دارانه، برای عملی کردن این پروسه ی وحشتناک، جمعیت خرده و میانه بورژوا را بسیج کردند. بدون آنکه آماده گی روحی و فرهنگی داشته باشند ده ها و ده ها هزار انسان را دور هم جمع کردند: از ته دهکده ها و آبادی های قرون

وسطایی، از انبار مغازه های پدری، از صندلی های بیهوده اشغال شده ی مدرسه های متوسطه، از تحریریه ی روزنامه های باجگیر، از خنزر پنزر فروشی های حاشیه ی شهر، از تمام گتوهای (getti) درگیر فساد و اضمحلال کم دلی، تنبلی و خودبزرگ بینی تکّه و باقی مانده ی های جامعه که برای قرن ها آکنده از نوکری و سلطه، در اختیار خارجی ها و کشیشان بودند. حقوق انسانهای ضروری و غیر قابل جایگزین را به آن ها دادند و حکومت توده ی انسان ها در کارخانه، در شهر، در پادگان و در جبهه ی جنگ را به آن ها اعطاء کردند.

به خوبی مسلح شده، به خوبی پروار شده، خارج از هر کنترلی و معاف از هر مجازاتی در امکان ارضای سه هوسی که به نظر بدبینان جزئی جدایی ناپذیر و اساسی از طبیعت بشر است: هوس قدرت مطلق بر انسان های دیگر، هوس داشتن زن های زیاد، هوس داشتن کلی پول برای خرید لذت ها و تجملات. این ده ها و ده ها هزار آدم مفسد، بیهوده و هرزه به سازوبرگ نظامی - بوروکراتیک دولت، که در زمان جنگ ساخته شده است، به شدت چسبیده اند. می خواهند به حکومت بر مردم ادامه دهند، به داشتن حق مطلق و رسمی بر زندگی و مرگ مردم. کشتار و آزار (pogrom) پرولترها و سوسیالیست ها را سازماندهی می کنند؛ و میدان و خیابان را در زیر یوغ رژیمی از وحشت نگه می دارند.

انتخابات مجلس ثابت کرد مردم حکومت و راهنمایی سوسیالیست ها را می خواهند، که مردم قانون اساسی اجتماعی ای می خواهند که در آن کسی که تولید نمی کند، کار نمی کند، چیزی هم نمی خورد. این آقایان که به برداشت ماهانه یک میلیاردی از درآمد تولید ملی و اعتبار خارجی دولت ادامه می دهند، که بر فراز بام ها احساسات ملی گرایانه ی خود را عربده می زنند و که کاری می کنند که وطن خرج نگه داری ایشان را بپردازد، که برای نگه داشتن اینان در بیهوده گی، خود را به آمریکایی ها می فروشد، همین آقایان، وحشت کرده از خطر قریب الوقوع، به سرعت کشتار و آزار نمایندگان سوسیالیست را آغاز کردند.

از کارگاه ها، از محیط های کار، از آزمایشگاه ها، از زرادخانه های تمام شهرهای ایتالیا به سرعت، مثل یک رمز عبور، دقیقاً همانند آنچه که در روسیه و لهستان زمانی که صدتایی های سیاه (Черносотенцы) در زبان روسی و در زبان ایتالیایی (Centoneri) می خواستند به کشتار و آزار یهودیان دست بزنند اتفاق می افتاد، تا هر انگیزه ی هرچند کوچک به آزادی را در باتلاقی از کثافت و بربریت غرق کنند، کارگران به سرعت در خیابان های مرکزی شهر تکّه تکّه شان و ملخ های خرده بورژوا را از سطح شهر جمع کردند، این سازمان دهندگان کشتار و آزار را، این استادان بیهوده گی را. این امر در اصل اپیزودی از "لیبرالیسم" بود.

مدلی از کسب درآمد بدون کار شکل گرفته بود، بدون مسئولیت، بدون هیچ ریسکی. امروز دیگر این مدل کسب درآمد هم ریسک و نگرانی های خودش را دارد. نبرد طبقاتی، جنگ دهقانان. حادثه خواست که روزهای اعتصاب و آشوب های شدید در ایتالیای شمالی و مرکزی هم زمان شود با فوران خودجوش قیام مردم ناحیه ای کاملاً جنوبی از ایتالیا، اندریا (Andria). توجهی که به قیام پرولتاریای شهر بر ضد پلیس و بر ضد آن بخش از کاست خورد بورژوازی داده شد که وجه ی نظامی دوران جنگش را نمی خواهد از دست بدهد، باعث انحراف نگاه ها از اندریا شد، مانع شد تا اهمیتی به حوادث آن پائین ها داده شود، که قدر این حوادث، در ارزش درخورشان، دانسته شود.

ما امیدواریم بتوانیم به خوانندگان داده‌هایی مهم از مشاهده‌ی مستقیم دلایل و پیشرفت وقایع ارائه دهیم؛ و برای الآن خود را به یادآوری این حادثه محدود می‌کنیم که چطور با منطبق ساختن دو شورش، تقریباً مدلی برای آنچه که باید انقلاب ایتالیا باشد را ارائه کرده است. در طرفی پرولتاریا در معنای دقیق کلمه و از سوی دیگر دهقانان فقیر: این دو، همان دو بال ارتش انقلابی هستند.

کارگران شهر از طریق تربیت انقلابی شده‌اند، آنان را تحقق آگاهی و شکل‌گیری شخصیت در کارخانه، مرکز استثمار کار، این چنین کرده است؛ کارگران شهر امروز کارخانه را چون مکانی که باید آزادی را از آن شروع کرد نگاه می‌کنند، پرتوی جنبش شکوفایی نو: بنابراین جنبش سالم و قوی است و پیروزمندانه خواهد بود. کارگران مقدر به این امر شده‌اند که در قیام شهروندی عنصر نهایی و نظم‌دهنده‌ی انقلاب خلق‌های عظیم باشند، که به گونه‌ای زنده به منافع و اراده‌ی خلق‌ها شخصیت بخشند.

در روستاها باید روی حمایت و عمل دهقانان فقیر، "بدون زمین"، حساب کنیم، این‌ها را نیاز به حل مشکلات زندگی به حرکت وا می‌دارد، همچون دیروز دهقانان اندریا، نیاز نبرد بر سر نان، نه فقط این، همان نیاز ممتد، ترس همواره قریب الوقوع از مرگ ناشی از گرسنگی و سرب. مجبور خواهند بود که دیگر جمعیت کشاورز را هم مشتاق کنند، تا اینگونه مجبور شوند تا همینطور در روستاها هم ارگان کنترلی، شورای دهقانی، ایجاد کنند. می‌توانند بگذارند تا فرم‌های میانه‌ای از تصاحب شخصی زمین هم (مالکیت کوچک) وجود داشته باشد. شورا در زمینه‌ی دگرگونی روانی و تکنیکی فعال خواهد بود، (م- شورا) اساس زندگی اشتراکی عمومی در روستا خواهد شد. مرکزی که بوسیله‌ی آن عناصر انقلابی خواهند توانست اراده‌ی خود را به گونه‌ای متداوم و عینی تحمیل کنند. امروز لازم است که حتی دهقانان نیز آن چه که باید انجام داد را بدانند، که عمل آنها همچون عمل پرولتاریا، با ملحق شدن به پروسه‌ی تولید ثروت، ریشه‌ای عمیق و مستحکم بدواند.

همانطور که دسته‌ای به کارخانه می‌نگرند، دسته دیگر باید شروع به دیدن زمین چون اجتماع آینده‌ی کار کند. شورش اندریا می‌گوید که مشکل به مرحله‌ی بلوغ خود رسیده است. مساله در واقع مساله‌ی تمام ایتالیای جنوبی است، مساله تصاحب واقعی زمین از سوی کسی است که روی آن کار می‌کند. حزب ما این وظیفه را دارد که این مساله را مطرح و حل‌اش کند. تصاحب زمین با همان وسایلی مهیا می‌شود که کارگران با آن کارخانه را از آن خود می‌کنند، یا به عبارت دیگر با شکل دهی ارگان‌هایی که به خلقی که کار می‌کند این اجازه را می‌دهند تا در محیط کار خویش خود حکومت بر خود را به دست گیرد. جنبش کارگران و دهقانان، در خلق ارگان‌های قدرت کارگری، طبیعتاً به یک جریان متصل می‌شوند.

انقلاب روس دقیقاً قدرت و نجات خود را در این امر یافت که کارگران و دهقانان، که از دو نقطه‌ی متضاد شروع و با احساساتی متفاوتی عمل می‌کردند، خود را در هدفی مشترک متحد یافتند، در نبردی متحد؛ چرا که نمی‌توانستند از سرکوب اربابان رهایی یابند مگر آنکه فرمی به سازماندهی عمل تصاحب خود بدهند که اجازه‌ی حذف مستقیم استثمارگر از میدان تولید را بدهد. این فرم شورا بود، سوویت (soviet) بود. به این صورت، نبرد طبقاتی و جنگ دهقانان سرنوشت آنان را به گونه‌ای جدانشدنی به هم پیوند داد و نتیجه‌ی مشترکی در ساخت ارگان‌های رهبری کل کشور داشتند.

ما مساله را در همین راستا بیان می کنیم. کارگر و دهقان باید به گونه ای عینی با یکدیگر همکاری کنند و قدرت خود را در یک ارگان بگنجانند. از منظر شورش متحد و پرتفاهم بودند. کنترل کارخانه و تصاحب زمین باید یک مساله ی متحد باشد. شمال و جنوب باید آماده سازی دگرگونی کشور به اجتماع تولید را با هم انجام دهند و به سرانجام برسانند. باید همواره روشن تر شود که تنها کارگران می توانند، و تنها آنان می توانند به شکلی متحد مساله ی جنوب را حل کنند. مساله ی اتحاد که سه نسل از بورژواها حل نشده رهايش کردند به دست کارگران و دهقانانی حل خواهد شد که در فرم سیاسی مشترکی همکاری می کنند، در فرم سیاسی ای که در آن موفق به سازماندهی و پیروزمندانه کردن دیکتاتوری خواهند شد.